

## تشبیه و استعاره بر پایه‌ی ابزار و آلات جنگ در غزلیات سعدی

فریبا قره‌داغی کراله<sup>۱</sup>

### چکیده

مقاله‌ای که پیش روی شماست «تشبیه و استعاره بر پایه‌ی ابزار و آلات جنگ در غزلیات سعدی» است که هدف از آن، آشنایی خواننده با بخشی از مواد سازنده‌ی تصاویر شعری و چگونگی کاربرد آنها در غزلیات سعدی می‌باشد؛ به عبارت دیگر مراد از این تحقیق واکاوی مواد و ابزاری است که شاعر به عنوان تشبیه و استعاره در غزلیات خود به منظور تأثیرگذاری کلام به دامن آنها چنگ زده است. نگارنده‌ی این مجموعه کوشیده است با نگاهی دقیق‌تر و جزئی‌تر موضوع ذکر شده در سطور بالا را تشریح نماید. پژوهش حاضر شامل دو قسمت است، در قسمت نخست، به تعریفات مقدماتی تشبیه و استعاره‌ی مصرّحه پرداخته شده و در قسمت دوم، ابیات مشتمل بر مشبه‌به‌های ابزار و آلات جنگ را ذکر نموده، طرفین تشبیه را مشخص کرده و تعداد مشبه‌ها را در ذیل هر موضوعی همراه با مشبه آنها قید نموده است. همچنین در پایان استعاره‌های مصرّحه‌ای که بر پایه ابزار و آلات جنگ بوده را ذکر کرده است.

کلیدواژه‌ها: غزلیات سعدی، تشبیه، استعاره، ابزار و آلات جنگ

## مقدمه

از میان صور خیال که مهم‌ترین وجه تمایز سخن ادبی از غیر آن است تشبیه و استعاره جایگاه ویژه‌ای دارند. زیبایی این عناصر خیال هر شاعر و خواننده‌ای را مجذوب خود می‌کند به گونه‌ای که شاید بتوان گفت که هیچ صاحب کلامی را نمی‌توان یافت که از کنار این شکل‌های خیالی زیبا و بارز به راحتی گذشته باشد بی‌آنکه بهره‌ای از آن نگرفته و سخن خود را به زینت آن نیاراسته باشد.

از میان شاعران و سخن‌سرایان ادب پارسی شیخ اجل سعدی شیرازی که به استاد سخن معروف است در این باب دستی تمام دارد و از مهارت‌های ریز و درشت آن نصیبی وافر.

محققان و ادب‌پژوهان نیز به دلیل همان جذبه و کششی که تشبیه و استعاره در خود دارند، پژوهش‌های زیادی بر این محور انجام داده و به صورت کتاب، پایان‌نامه، مقاله و... در اختیار ادب‌دوستان و دانشجویان قرار داده‌اند. نگارنده نیز که خود بیشتر به بررسی کاربرد ارکان تشبیه در غزلیات سعدی و بررسی استعاره‌ی مصرحه پرداخته و از لحاظ ساختاری آن را مورد تحلیل قرار داده بود، اینک بر آن است که در قدمی دیگر به بررسی محتوایی آن پرداخته و میزان کاربرد «ابزار و آلات جنگ» را در تشبیهات و استعارات سعدی بررسی نماید. این ادوات در دوره‌های آغازین شعرفارسی در تغزل قصاید و بعدها نیز تا حدودی در کل غزل فارسی غالباً موادی برای توصیف زیبایی‌های معشوق مرد محسوب می‌شد یعنی همان غلامان چابک و جنگاوری که بیشتر در امور لشکری و نظامی به خدمت گرفته می‌شدند؛ به عبارت دیگر در این مقاله، مشبه‌به‌هایی که مشتمل بر ابزار و آلات جنگ بوده را همراه با شاهد مثال از میان تمام مشبه‌به‌ها استخراج نموده و سپس ابیات مربوط به استعاره را ذکر کرده است، البته پیش از پرداختن

به این موضوع در آغاز برای آشنایی خوانندگان با مبحث تشبیه و استعاره، نگاهی گذرا نیز به آنها دارد.

امید آنکه این پژوهش گامی کوچک در جهت شناساندن زیبایی‌های ادبی پنهان و پیدا در غزلیات سعدی باشد و خوانندگان را به مطالعه و تحقیق بیشتر در این زمینه ترغیب نماید.

### نظری گذرا به تشبیه و استعاره‌ی مصرحه

#### • تشبیه

«این است که امری ظاهری به امری مخفی، امری مکشوف به امری مستور و امری بزرگ به امری کوچک تشبیه شود» (معیارالبلاغه، ابوهلال عسکری، ص ۳۳۶)؛ و یا عبارت است از «دریافت و پذیرش همانندی میان دو یا چند چیز در یک یا چند صفت و نشان دادن آن همانندی» (بیان در شعر فارسی، بهروز ثروتیان، ص ۱۲۹).

ای مژه تیر و کمان ابرو! تیرت به چه کار؟

تیر مژگان تو دل‌دوزتر از تیر خدنگ

بنابراین تشبیه عبارت است از ایجاد معادله‌ی همانندگی بین دو چیز به علت وجه مشابهت در یک یا چند صفت یا حالت و یا هرچیز دیگری که شاعر می‌بیند و کشف می‌کند.

نکته: «برای تشبیهات از نظر وضع ظاهری و طرز قرار گرفتن مشبه و مشبه‌به در کلام اقسامی برشمرده‌اند. در این مورد برخی از معاصران عقیده دارند انواع تشبیهات از نظر تفریق و جمع و تسویه و جز آن در علم بدیع مورد بحث قرار می‌گیرد و یک مبحث مربوط به فن بیان نیست» (بیان در شعر فارسی، بهروز ثروتیان، ص ۵۲).

### • استعاره

استعاره در لغت به معنی طلب کردن چیزی به عاریت است و در اصطلاح لفظی است که استعمال شود در غیر معنای اصلی که موضوع له باشد به علاقه مشابهتی که بین معنی اصلی و معنی مستعمل فیه است با بودن قرینده‌ی مانع از اراده معنی اصلی» (معالم‌البلاغه، محمدخلیل رجایی خراسانی، ص ۲۸۷).

### • استعاره‌ی مصرّحه (مجاز به همانندی)

برخی چانت شوم، که شمع افق را

پیش بمیرد چراغدان ثریا  
(سعدی)

«شمع» به علاقه‌ی مشابهت مجازاً به معنی «خورشید» به کاررفته است. (به قرینۀ افق).

دکترشمیسا در تعریف استعاره‌ی مصرحه می‌نویسد: «استعاره و تشبیه ماهیه، یکی هستند. استعاره در حقیقت به قول فرنگی‌ها تشبیه فشرده است، یعنی تشبیه را آن‌قدر خلاصه و فشرده می‌کنیم تا از آن فقط مشبّه‌به باقی بماند. منتهی در تشبیه ادعای مشابهت است و در استعاره ادعای یکسانی و این همانی. شاعر نمی‌گوید که خورشید مانند گل زرد است، می‌گوید خود گل زرد است» (بیان و معانی، ص ۵۷). پس زمانی که مشبّه‌به مجازاً به جای مشبّه‌به کار رود و علاقه‌ی مابین آنها علاقه‌ی مشابهت باشد، آن مجاز را استعاره‌ی مصرحه (مجاز به همانندی) می‌نامیم.

نکته: هراستعاره‌ای نیاز به قرینه دارد، از این‌رو استعاره در جمله به کار می‌رود تا معلوم شود که مراد معنای اصلی کلمه نیست (همان، ص ۵۸).

### • مشبیه به برپایه‌ی ابزار و آلات جنگ

■ بند: «ریسمان یا زنجیر که به دست و پای انسان یا حیوانی ببندند» (فرهنگ فارسی عمید، حسن عمید، ج ۱، ص ۳۷۶).

کلمه بند ۴ بار به عنوان مشبیه به کار رفته؛ مشبیه‌های آن بلا، غم، خلاص بی‌تو، تنهایی بوده است.

– بلا (مشبیه عقلی) به بند (مشبیه حسی):

اسیر بند بلا را چه جای سرزنش است  
گرت معاونتی دست می‌دهد، دریاب

(غزل ۲۵ بیت ۹)

در این بیت بند بلا اضافه تشبیهی است و بلا از جهت گرفتار کردن، به بند همانند شده است.

– غم (مشبیه عقلی) به بند (مشبیه حسی):

اسیر بند غمت را به لطف خویش بخوان  
که گر به قهر برانی، کجا شود مغلول؟

(غزل ۳۵۰ بیت ۱۱)

سعدی غم معشوق را به بند تشبیه کرده که در این بیت هم بند غمت می‌تواند اضافه‌ی استعاری هم باشد؛ یعنی می‌توان گفت که «غم» به صورت صیادی مجسم شده که بند دارد.

– خلاص بی‌تو (مشبیه عقلی) به بند (مشبیه حسی):

اگر از کمند عشقت بروم، کجا گریزم؟

(غزل ۴۴۹ بیت ۵)

که خلاص بی‌تو بندست و حیات بی‌تو زندان

مشبیه خلاص بی‌تو به مشبیه بند از جهت اسارت و آزاردهنده بودن همانند شده است.

– تنهایی (مشبه عقلی) به بند (مشبه به حسی):

دل‌م در بند تنهایی بفرسود

چو بلبل در قفس، روز بهاران

(غزل ۴۵۲ بیت ۲)

■ پیکان: «فلزی نوک دار که بر سر تیرو نیزه نصب کنند» (فرهنگ فارسی، محمدمعین، ج ۱، ص ۹۴۸).

این کلمه تنها ۱ بار به عنوان مشبه‌به، به کار رفته و مشبه آن غمزه می‌باشد.

– غمزه (مشبه عقلی) به پیکان (مشبه به حسی):

هردم کمند زلفت صیدی دگر بگیرد

پیکان غمزه دردل زا بروی چون کمندت

(غزل ۱۵۰ بیت ۶)

در این بیت غمزه که امری معقول است به پیکان که امری محسوس است،

تشبیه شده.

■ تیر: «چوب راست و باریک دارای نوکی آهنین و تیز که آن را با کمان پرتاب کنند» (همان، ص ۱۱۷۶).

از میان سلاح‌های جنگ که به عنوان مشبه‌به، به کار رفته‌اند، تیر کاربرد بیشتری

دارد. ۲۲ بار این کلمه مشبه‌به واقع شده است. شاعر گاهی نظر، گاهی غمزه، عشق،

ملاحت، بلا، قد، غم، جفا و... که از وابسته‌های انسان و یا صفات درونی انسان

می‌باشد را مشبه این کلمه قرار داده است.

– نظر (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

سعدی نگفتمت که مرو در کمند عشق

تیر نظر بیفکند افراسیاب را

(غزل ۹ بیت ۹)

زینهار از بالای تیر نظر

که چو رفت، از کمان نیاید باز

(غزل ۳۱۱ بیت ۴)

– بلا (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

- مرد عشق از پیش تیر بلا  
روی درهم کشد، مخوانش مرد  
(غزل ۱۶۳ بیت ۸)
- گرسیل عقاب آید، شوریده نیندیشد  
ور تیر بلا بارد، دیوانه نپرهیزد  
(غزل ۱۸۷ بیت ۳)
- چو التماس برآمد، هلاک پاکی نیست  
کجاست تیر بلا، گو: بیا که من سیرم  
(غزل ۳۸۵ بیت ۲)
- صاحب نظران لاف محبت نپسندند  
وانگه سیر انداختن از تیر بلایی  
(غزل ۵۰۸ بیت ۳)

– قد (مشبه حسی) به تیر (مشبه به حسی):

- ایرویش خم به کمان ماند و قد راست به تیر  
کس ندیدم که چنین تیر و کمانی دارد  
(غزل ۱۷۴ بیت ۴)

– غمزه (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

- کمان سخت که داد آن لطیف بازو را؟  
که تیر غمزه تمام است صید آهو را  
(غزل ۱۹ بیت ۱)
- آن کمان ایرو که تیر غمزه اش  
هر زمانی صید دیگر می زند  
(غزل ۲۳۴ بیت ۲)

– عشق (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

- قیاس کن که دلم را چه تیر عشق رسید  
که پیش ناوک هجر تو جان سپر می گشت  
(غزل ۱۳۳ بیت ۶)

– ملامت (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

- هر که تماشای روی چو قمرت کرد  
سینه سپر کرد پیش تیر ملامت  
(غزل ۱۴۳ بیت ۲)

شرط است، سعدیاه که به میدان عشق دوست  
خود را به پیش تیر ملامت سپر کنی

(غزل ۶۲۰ بیت ۱۰)

— غم (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

دل ضعیف مرا نیست زور بازوی آن  
که پیش تیر غمت صابری سیر گیرد

(غزل ۱۸۳ بیت ۳)

— مژه (مشبه حسی) به تیر (مشبه به حسی):

تیر مزگان و کمان ابروش  
عاشقان را عید قربان می‌کند

(غزل ۲۴۳ بیت ۶)

تا شکاری ز کمند سر زلفت نجهد  
ز ابروان و مژه‌ها تیر و کمان ساخته‌ای

(غزل ۴۸۸ بیت ۵)

وز بهر شکار دل، نهاده  
تیر مژه در کمان ابروی

(غزل ۶۲۶ بیت ۵)

— یار (مشبه حسی) به تیر (مشبه به حسی):

چو قامت‌م کمان صفت از غم خمیده دید  
چون تیر ناگهان ز کنارم بجست یار

(غزل ۲۹۹ بیت ۴)

— شاعر (مشبه حسی) به تیر (مشبه به حسی):

گر ببرد مرغ وصلت در هوای بخت من  
وه که آن ساعت ز شادی چار پر گردم چو تیر

(غزل ۳۰۸ بیت ۷)

— جفا (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

گر آید از تو به رویم هزار تیر جفا  
جفاست، گر مژه بر هم زخم ز ییکانش

(غزل ۳۲۹ بیت ۸)

— فراق (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

سپر صبر تحمل نکند تیر فراق  
با کمان ابرو اگر جنگ نیاغازی به

(غزل ۴۸۷ بیت ۴)



– اجل (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

هیچ شکی نیست به تیر اجل، ای یار عزیز  
که من از پای درآیم چو تو اندازی به

(غزل ۴۸۷ بیت ۸)

– طعنه (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

گر سنگ فتنه بارد، فرق منش سیر کن  
ور تیر طعنه آید، جان منش نشانه

(غزل ۴۹۵ بیت ۳)

– آه (مشبه عقلی) به تیر (مشبه به حسی):

ندامت ز کجا آن سیر به دست آید  
که تیر آه من از آسمان بگردانی؟

(غزل ۶۱۹ بیت ۷)

### ■ تیغ:

این واژه گاهی به جای لفظ شمشیر به کار می‌رود. تیغ ۶ بار مشبه به واقع شده است.

– مرگ (مشبه عقلی) به تیغ (مشبه به حسی):

اگر جهان همه دشمن شود، ز دامن تو  
به تیغ مرگ شود دست من رها ای دوست

(غزل ۱۰۳ بیت ۲)

– غمزه (مشبه عقلی) به تیغ (مشبه به حسی):

به تیغ غمزه‌ی خونخوار لشکری بزنی  
بزن که با تو درو هیچ مرد جنگی نیست

(غزل ۱۲۸ بیت ۳)

شهری به تیغ غمزه‌ی خونخوار و لعل لب  
مجروح می‌کنی و نمک می‌پراکنی

(غزل ۶۰۲ بیت ۳)

– قهر (مشبه عقلی) به تیغ (مشبه به حسی):

تیغ قهر ار تو زنی، قوت روحم گردد  
جام زهر ار تو دهی، قوت روانم باشد

(غزل ۱۹۵ بیت ۴)

– تعنّت (مشبهه عقلی) به تیغ (مشبهه به حسی):

رها نمی‌کند این نظم چون زره درهم

که خصم تیغ تعنّت برآورد ز نیام

(غزل ۳۵۶ بیت ۱۲)

– هجر (مشبهه عقلی) به تیغ (مشبهه به حسی):

به ناز وصل پروردن یکی را

خطا کردی به تیغ هجر خستن

(غزل ۴۵۹ بیت ۲)

■ جوشن: «سلاحی باشد غیرزره چه زره تمام از حلقه است و جوشن حلقه و تنگه آهن

باهم باشد» (برهان قاطع، محمدحسین تبریزی، ج ۲، ص ۶۰۰).

این واژه ۱ بار مشبهه به واقع شده است و جان از جهت حفاظ و مانع بودن به

آن تشبیه شده است.

کیست آن فتنه که با تیر و کمان می‌گذرد؟

و آن چه تیرست که در جوشن جان می‌گذرد؟

(غزل ۱۷۸ بیت ۱)

■ چنبر: حلقه

سعدی عشق را از جهت اسیر کردن به چنبر همانند کرده و همچنین در بیتی

زلف را.

– عشق (مشبهه عقلی) به چنبر (مشبهه به حسی):

مثل زیرکان و چنبر عشق

طقل نادان و مار رنگین است

(غزل ۸۵ بیت ۴)

آه، اگر دست دل من به تمنا نرسد

یا دل از چنبر عشق تو به من وا نرسد

(غزل ۱۸۹ بیت ۱)

– زلف (مشبهه حسی) به چنبر (مشبهه به حسی):

گفتم که دل از چنبر زلفت برهانم

ترسم نرهانم که شکن یرشکن است آن

(غزل ۴۴۵ بیت ۷)

■ حلقه: «چنبر، هرچیز مدور و دایره شکل که میانش خالی بود» (فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۱، ص ۱۳۶۸).

این واژه ۱ بار به عنوان مشبیه، به کار رفته است.

به کمندن سر زلفت نه من افتادم و بس

(غزل ۱۱۱ بیت ۲)

که به هر حلقه مویبت گرفتاری هست

در این بیت شاعر موی را به حلقه همانند کرده.

■ خدنگ: «درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر و زین اسب سازند» (برهان قاطع، محمدحسین تبریزی، ج ۲، ص ۷۱۹).

این کلمه ۳ بار به عنوان مشبیه، به کار رفته است اما تنها مشبیه آن غمزه‌ی

می‌باشد.

خدنگ غمزه از هر سو نهان انداختن تا کی؟

(غزل ۲۸ بیت ۲)

سیر انداخت عقل از دست ناوکهای خونریز

خدنگ غمزه‌ی خوبان خطا نمی‌افتد

(غزل ۲۳۱ بیت ۸)

اگرچه طایفه‌ای زهد را سپر گیرند

ز عقل بهترت سپری باید، ای حکیم

(غزل ۶۲۰ بیت ۱۱)

تا از خدنگ غمزه‌ی خوبان حذر کنی

■ دهل: طبل، طبل بزرگ

شاعر دهل را ۲ بار مشبیه به قرارداد داده است. در بیت اول تشبیه به صورت تمثیل

بیان شده است و در بیت دوم شاعر خود را به دهل همانند کرده است.

نه مردی گر به شمشیر از جفای دوست برگردی

(غزل ۱۷۰ بیت ۶)

دهل را کاندرون با دست ز انگشتی فغان دارد

خردمندان نصحیت می‌کنندم

(غزل ۳۳۳ بیت ۱۰)

که سعدی، چون دهل بیهوده مخروش

■ زره: «جامهٔ جنگ با آستین کوتاه که از حلقه‌های ریز فولادی بافته می‌شده و در قدیم هنگام جنگ روی لباس‌های دیگر به تن می‌کرده‌اند» (فرهنگ فارسی عمید، حسن عمید، ج ۲، ص ۱۱۰۶).

این کلمه ۳ بار مشببه قرار گرفته. در مصراع اول بیت اول روی آب به زره و در مصراع دوم آن موی یار به زره تشبیه شده است، در بیت دوم تصویری از درهم‌بودن زر آمده است.

آب از نسیم باد زره روی گشته گیر  
مفتول زلف یار ز ره موی خوشتر است  
(غزل ۶۹ بیت ۷)

رها نمی‌کند این نظم چون زره در هم  
که خصم تیغ تعنت برآورد ز نیام  
(غزل ۳۵۶ بیت ۱۲)

■ زنجیر: «رشته‌ای است مرکب از حلقه‌های فلزی متصل به هم» (فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۲، ص ۱۷۵۲).

این مشببه با مشبه زلف در ۲ بیت زیر به کاررفته است.

— زلف (مشبه حسی) به زنجیر (مشبه به حسی):

بسته‌ی زنجیر زلف زود نیابد خلاص  
دیر برآید به جهد، هرکه فروشد به قیر  
(غزل ۳۰۶ بیت ۴)

در آفاق گشاده‌ست ولیکن بسته است  
از سر زلف تو در پای دل ما زنجیر  
(غزل ۳۰۹ بیت ۲)

■ سپر: «آلتی فلزی یا چرمی که در قدیم به هنگام جنگ برای دفاع سر یا اعضای بدن را بدان می‌پوشاندند تا ضربت شمشیر و نیزه‌ی دشمن به بدن اصابت نکند» (همان، ص ۱۸۲۳).

این کلمه ۱۱ بار به عنوان مشببه به کار رفته، مشبه‌های آن عبارتند از: جان، سینه، صابری، دل شوریدگان، زهد، صبر، فرق، عقل و خود شاعر.

– جان (مشبه عقلی) به سپر (مشبه به حسی):

قیاس کن که دلم را چه تیر عشق رسید  
که پیش ناوک هجر تو جان سپر می گشت  
(غزل ۱۳۳ بیت ۶)

نه شرط عشق بود با کمان ابروی دوست  
که جان سپر نکنی پیش تیربارانش  
(غزل ۳۲۹ بیت ۲)

– سینه (مشبه حسی) به سپر (مشبه به حسی):

هر که تماشای روی چون قمرت کرد  
سینه سپر کرد پیش تیر ملامت  
(غزل ۱۴۳ بیت ۲)

– صابری و صبر (مشبه عقلی) به سپر (مشبه به حسی):

دل ضعیف مرا نیست زور بازوی آن  
که پیش تیر غمت صابری سپر گیرد  
(غزل ۱۸۳ بیت ۳)

با غمزه‌ی خوبان که چو شمشیر کشیده است  
در صبر بدیدم که نه محکم سپری بود  
(غزل ۲۶۱ بیت ۹)

سپر صبر تحمل نکند تیر فراق  
با کمان ابرو اگر جنگ نیاغازی به  
(غزل ۴۸۷ بیت ۴)

– دل شوریدگان (مشبه عقلی) به سپر (مشبه به حسی):

تیر باران عشق خوبان را  
دل شوریدگان سپر باشد  
(غزل ۱۹۳ بیت ۲)

– زهد (مشبه عقلی) به سپر (مشبه به حسی):

خدنگ غمزه‌ی خوبان خطا نمی افتد  
اگرچه طایفه‌ای زهد را سپر گیرند  
(غزل ۲۳۱ بیت ۸)

– شاعر (مشبه حسی) به سپر (مشبه به حسی):

چو التماس برآمد، هلاک باکی نیست  
کجاست تیر بلا، گو: بیا که من سپرم  
(غزل ۳۸۵ بیت ۲)

– فرق (مشبهه حسی) به سپر (مشبهه به حسی):

گر سنگ فتنه بارد، فرق منش سپر کن  
ور تیر طعنه آید، جان منش نشانه

(غزل ۴۹۵ بیت ۳)

– تشبیه مضمَر عقل (مشبهه عقلی) به سپر (مشبهه به حسی):

ز عقل بهترت سپری باید، ای حکیم  
تا از خدنگ غمزه‌ی خوبان حذر کنی

(غزل ۴۲۰ بیت ۱۱)

### ■ سلسله: زنجیر

در غزلیات سعدی مو و زلف پریشان دوست در ۲ مورد به سلسله همانند شده است.

سلسله‌ی موی دوست حلقه دام بلاست  
هرکه درین حلقه نیست فارغ از این ماجراست  
ره به در از کوی دوست نیست که بیرون برند  
سلسله‌ی پای جمع زلف پریشان اوست

(غزل ۴۷ بیت ۱)

(غزل ۹۵ بیت ۲)

### ■ سمند: اسب زرد بوده

شاعر در تمام غزلیات خود تنها ۱ بار غم عشق را به سمند تشبیه کرده است.

که شنیدی که برانگیخت سمند غم عشق  
که نه اندر عقبش گرد ندامت برخواست؟

(غزل ۵۰ بیت ۳)

■ شمشیر: «حربه‌ی آهنین و فولادین که دارای سینه‌ای بلند و منحنی و دمه‌ای برنده است» (فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۲، ص ۲۰۷۶).  
واژه‌ی شمشیر ۷ بار به عنوان مشبهه، به کار رفته است.

– عشق (مشبهه عقلی) به شمشیر (مشبهه به حسی):

دانی حیات کشته‌ی شمشیر عشق چیست؟  
سببی گزیدن از رخ چون بوستان دوست

(غزل ۱۰۲ بیت ۲)

— غمزه‌ی خوبان (مشبه عقلی) به شمشیر (مشبه به حسی):

با غمزه‌ی خوبان که چو شمشیر کشیده‌ست

در صبر بدیدم که نه محکم سپری بود

(غزل ۲۶۱ بیت ۹)

— غم (مشبه عقلی) به شمشیر (مشبه به حسی):

زخم شمشیر غمت را به شکیبایی و عقل

چند مرهم بنهادیم و اثر می‌نرود

(غزل ۲۶۶ بیت ۹)

زخم شمشیر غمت را نهنم مرهم کس

طشت زرینم و پیوند نگیرم به سریش

(غزل ۳۴۰ بیت ۶)

— جفا (مشبه عقلی) به شمشیر (مشبه به حسی):

ای که شمشیر جفا بر سر ما آخته‌ای

دشمن از دوست ندانسته و نشناخته‌ای

(غزل ۴۸۸ بیت ۱)

گفته بودم با تو درخواهم کشیدن جام وصل

جرعه‌ای ناخورده شمشیر جفا برداشتی

(غزل ۵۲۹ بیت ۳)

— اختیار (مشبه عقلی) به شمشیر (مشبه به حسی):

شمشیر اختیار تو را سر نهاده‌ام

دانم که گرنتم بکشی، جان بپروری

(غزل ۵۵۸ بیت ۵)

■ طبل: «از آلات کوبه‌ای پوستی که با کوبه نوازند» (واژه‌نامه موسیقی ایران زمین، مهدی ستایشگر، ج ۲، ص ۱۵۴).

شاعر در ۱ بیت خود را به طبل تشبیه کرده است.

دستگاهی نه که در پای تو ریزم چون خاک

حاصل آن است که چون طبل تهی پر بادم

(غزل ۳۷۱ بیت ۹)

■ گمان: «سلاحی که در قدیم برای تیر انداختن به کار می‌رفت» (فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۳، ص ۳۰۵۷).

بیشتر مشابه‌های این واژه ابرو می‌باشد. تنها در ۱ مورد شاعر قامت خمیده خود را به کمان تشبیه کرده است.

– ابرو (مشبهه حسی) به کمان (مشبهه حسی):

چشمان ترک و ابروان، جان را به ناوک می‌زنند  
یا رب که داده‌ست این کمان آن ترک تیرانداز را  
(غزل ۱۱ بیت ۵)

هزار صید دلت بیش تیر باز آید  
بدین صفت که تو داری کمان ابرو را  
(غزل ۱۹ بیت ۲)

ابروش کمان قتل عاشق  
گیسوش کمند عقل دانااست  
(غزل ۴۵ بیت ۲)

خصمی که تیر کافرش اندر غزا نکشت  
خونش بریخت ابروی همچون کمان دوست  
(غزل ۱۰۲ بیت ۴)

در همه شهر ای کمان ابرو  
کس ندانم که صید تیر تو نیست  
(غزل ۱۲۶ بیت ۳)

و ابرو که تو داری، ای پریزاد  
در صید چه حاجت کمانت؟  
(غزل ۱۵۱ بیت ۹)

ابرویش خم به کمان ماند و قدراست به تیر  
کس ندیدم که چنین تیر و کمانی دارد  
(غزل ۱۷۴ بیت ۴)

که دارد در همه لشکر کمانی  
که چون ابروی زیبای تو باشد  
(غزل ۲۰۵ بیت ۴)

تیر مژگان و کمان ابروش  
عاشقان را عید قربان می‌کند  
(غزل ۲۴۳ بیت ۶)

نه شرط عشق بود با کمان ابروی دوست  
که جان سپر نکنی پیش تیر بارانش  
(غزل ۳۲۹ بیت ۲)

سحرست کمان ابروانت  
پیوسته کشیده تا بناگوش  
(غزل ۳۳۶ بیت ۲)



- یک روز کمان ابروایش  
می‌بوسم و گو بزن به تیغم  
(غزل ۳۹۵ بیت ۶)
- نا شکاری ز کمند سر زلفت نجهد  
ز ابروان و مزه‌ها تیر و کمان ساخته‌ای  
(غزل ۴۸۸ بیت ۵)
- وقتی کمند زلفت دیگر کمان ابرو  
این می‌کشد به زورم و آن می‌کشد به زاری  
(غزل ۵۵۹ بیت ۷)
- ای زلف تو کمندی، ابروی تو کمانی  
وی قامت تو سروی، وی روی تو بهاری  
(غزل ۵۶۳ بیت ۴)
- وز بهر شکار دل، نهاده  
تیر عزه در کمان ابروی  
(غزل ۶۲۶ بیت ۵)
- من از این هر دو کمان خاتمه ابروی تو چشم  
بر نگیرم و گرم چشم بدوزند به تیر  
(غزل ۳۰۹ بیت ۹)

— قامت شاعر (مشبهه حسنی) به کمان (مشبهه به حسنی):

- چون قامت کمان صفت از غم خمیده دید  
چون تیر ناگهان ز کنارم بجست پار  
(غزل ۲۹۹ بیت ۴)

■ کمند: «دام و طنابی که در جنگ بر گردن دشمن یا در شکار بر گردن حیوان می‌انداختند و او را به جانب خود می‌کشیدند» (برهان قاطع، محمد حسین تبریزی، ج ۳، ص ۱۶۹۷).  
بیشتر مشبهه‌های این واژه مو، زلف و گیسو می‌باشد. تنها در یک مورد ابرو به کمند همانند شده است.

- ابروش کمان قتل عاشق  
گیسوش کمند عقل داناست  
(غزل ۴۵ بیت ۲)
- به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس  
که به هر حلقه موبیت گرفتاری هست  
(غزل ۱۱۱ بیت ۲)

- فراغ صحبت دیوانگان کجا باشد؟  
 تو را که هرخم مویی کمند دانایی است  
 (غزل ۱۱۳ بیت ۶)
- هر دم کمند زلفت صیدی دگر بگیرد  
 پیکان غمزه در دل ز ابروی چون کمندت  
 (غزل ۱۵۰ بیت ۶)
- خجل است سر و بستان بر قامت بلندش  
 همه صید عقل گیرد خم زلف چون کمندش  
 (غزل ۳۲۲ بیت ۱)
- اگر از کمند عشقت بروم، کجا گریزم؟  
 که خلاص بی‌نو بندست و حیات بی‌تو زندان  
 (غزل ۴۴۹ بیت ۵)
- بهشت است اینکه من دیدم نه رخسار  
 کمندست آنکه وی دارد نه گیسو  
 (غزل ۴۷۹ بیت ۳)
- تا شکاری ز کمند سر زلفت نجهد  
 ز ابروان و مژه‌ها تیر و کمان ساخته‌ای  
 (غزل ۴۸۸ بیت ۵)
- لعلش چو عقیق گوهر آگین  
 زلفش چو کمند تاب داده  
 (غزل ۴۹۳ بیت ۷)
- وقتی کمند زلفت دیگر کمان ابرو  
 این می‌کشد به زورم و آن می‌کشد به زاری  
 (غزل ۵۵۹ بیت ۷)
- ای زلف تو کمندی، ابروی تو کمانی  
 وی قامت تو سروی، وی روی تو بهاری  
 (غزل ۵۶۳ بیت ۴)

— ابرو (مشبه حسنی) به کمند (مشبه به حسنی):

- هردم کمند زلفت صیدی دگر بگیرد  
 پیکان غمزه در دل ز ابروی چون کمندت  
 (غزل ۱۵۰ بیت ۶)

■ ناوک: «نوعی از تیر باشد و آن تیری است کوچک؛ و بعضی گویند آلتی است چوبین و میان خالی که تیر ناوک را در میان آن گذاشته می‌اندازند و بعضی گویند ناوی باشد از آهن که تیر کوچکی در آن نهند و بعد از آن در کمان گذاشته، اندازند» (همان، ج ۴، ص ۲۱۱۱).

این کلمه ۳ بار مشبّه‌به واقع شده است. در بیت اول هجر و در بیت دوم غمزه و در بیت آخر فریاد مشبّه شده.

– هجر (مشبّه عقلی) به ناوک (مشبّه‌به حسی):

قیاس کن که دلم را چه تیر عشق رسید  
که بیش ناوک هجر تو جان سپر می‌گشت  
(غزل ۱۳۳ بیت ۶)

– غمزه (مشبّه عقلی) به ناوک (مشبّه‌به حسی):

ناوک غمزه بر دل سعدی  
مزن، ای جان، چو بر نمی‌تابد  
(غزل ۱۵۷ بیت ۶)

– فریاد (مشبّه عقلی) به ناوک (مشبّه‌به حسی):

ناوک فریاد من هر ساعت از مجرای دل  
بگذرد از چرخ اطلس همچو سوزن از حریر  
استعاره‌ی مصرّحه برپایه‌ی ابزار و آلات جنگ.  
(غزل ۳۰۸ بیت ۴)

■ تیر:

در همه شهر ای کمان ابرو  
کس ندانم که صید تیر تو نیست  
تیر استعاره از مژه و نگاه یار به قرینه‌ی کمان ابرو بودن.  
(غزل ۱۲۶ بیت ۳)

■ دهل:

نه مردی گر به شمشیر از جفای دوست برگردی  
دهل را کاندرون با دست زانگستی فغان دارد  
دهل استعاره از نامرد به قرینه‌ی مصرع اول.  
(غزل ۱۷۰ بیت ۶)

■ سلسله:

مرغ جانم را به مشکین سلسله  
طوق برگردن نهاده‌ی چون حمام  
(غزل ۳۵۵ بیت ۴)

سلسله استعاره از گیسو به قرینه‌ی اسیر کردن جان.

■ **کمان:**

چشمان ترک و ابروان، جان را به ناوک می‌زنند  
یا رب که داده‌ست این کمان آن ترک تیرانداز را

(غزل ۱۱ بیت ۵)

کمان استعاره از ابروان به قرینه‌ی مصرع اول.

■ **کمند:**

سر از کمند تو سعدی به هیچ روی نتابد  
اسیر خویش گرفتی بکش، چنانکه تو دانی

(غزل ۶۱۵ بیت ۱۱)

کمند استعاره از عشق به قرینه‌ی محور عمودی غزل.

## کتابنامه

۱. تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
۲. ثروتیان، بهروز، بیان در شعر فارسی، انتشارات برگ، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۳. رجایی خراسانی، محمد خلیل، معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
۴. ستایشگر، مهدی، واژه نامه‌ی موسیقی ایران زمین، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵.
۵. عسکری، ا.ه، معیار البلاغه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۶. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
۷. فروغی، محمدعلی، کلیات سعدی، انتشارات اقبال، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
۸. معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶.